

تبیین و نقد پژوهش‌های دانشگاهی آموزش فلسفه به کودکان در ایران از منظر روش پژوهش و نتایج آن‌ها

* مراد یاری دهنوی

** عماد حاتمی

چکیده

در این مقاله ما از منظر روش پژوهش و نتایج می‌خواهیم به بررسی انتقادی پژوهش‌های دانشگاهی (پایان‌نامه و رساله) در مورد آموزش فلسفه به کودکان در ایران بپردازیم. از این رو مقاله حاضر از نوع پژوهش‌های مروری و فراتحلیلی کیفی است؛ پژوهش‌های مروری و فراتحلیلی کیفی به توصیف، تلخیص، و ارزیابی نقادانه پژوهش‌های انجام‌شده درباره یک موضوع، از یک یا چند منظر خاص می‌پردازند. نتایج این نوع پژوهش‌ها از یک سو به معرفی کامل همه پژوهش‌های انجام‌شده درباره یک موضوع می‌پردازد و باعث پرهیز از دوباره‌کاری می‌شود و از سوی دیگر با ترسیم توانایی‌ها و کاستی‌های این نوع پژوهش‌ها، افق‌های پژوهشی جدیدی را به روی پژوهشگران می‌گشاید. بنابراین سعی کرده‌ایم با مراجعه به منابع اطلاعاتی دانشگاه‌های مختلف کشور در حد امکان پژوهش‌هایی را که به نحوی به این موضوع پرداخته‌اند شناسایی کنیم؛ بعد از آن، اهداف، چهارچوب پژوهش، و تلخیصی از نتایج برخی از این پژوهش‌ها را بیان کرده‌ایم، سپس از دو منظر روش و نتایج پژوهش، آن‌ها را مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌ایم. نداشتن روش پژوهش ساختارمند، ضعف جدی قسمت پیشینه پژوهش، نبود اطلاع کافی از پژوهش‌های انجام‌شده، رعایت نکردن پاراگراف‌بندی منسجم و

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان،

(نویسنده مسئول) myaridehnavi@gmail.com

** کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: 1390/3/4، تاریخ پذیرش: 1390/4/18

علمی در نگارش، نبودن ارتباط ارگانیک میان پژوهش‌ها و انجام پژوهش‌های مشابه و تکراری، ضعف در نقدها و ... به‌همراه ترسیم برخی از زوایای ناکاویده این برنامه در ایران از مهم‌ترین یافته‌های این مقاله‌اند.

کلیدواژه‌ها: پایان‌نامه، رساله، پرورش تفکر، آموزش فلسفه به کودکان.

مقدمه

برنامه آموزش فلسفه به کودکان، جدیدترین رویکرد در آموزش مهارت‌های تفکر به‌ویژه تفکر انتقادی به کودکان است. متیو لیپمن (Matthew Lipman) این برنامه را در اوایل دهه 1970 مطرح کرد که به تدریج به شکوفایی و تکامل خود رسید. اقبال کم‌نظیر مخاطبان آن یعنی کودکان و نوجوانان ازسوی دیگر، باعث گسترش چشمگیر این برنامه در جامعه آمریکا و سایر جوامع شده است؛ به طوری که هم‌اکنون در نظام تعلیم و تربیت، نزدیک به 102 کشور دنیا، به‌نجوی این برنامه دنبال می‌شود (فائدی، 1388: 88) و صدها گروه و انجمن فعال در جامعه مجازی اینترنت در این زمینه فعالیت دارند. البته در دامن این ایده لیپمن رویکردهای گوناگونی ازسوی پژوهشگران و مروجان این برنامه در کشورها و جوامع مختلف مطرح شده است که با برنامه او تفاوت‌هایی دارند.

عمر برنامه آموزش فلسفه به کودکان در ایران کوتاه است. به‌نظر می‌رسد صفایی مقدم (1377) در مقاله‌ای با عنوان «برنامه آموزش فلسفه به کودکان» در فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء پیش‌گام معرفی این برنامه در جامعه دانشگاهی ما باشد. همچنین نخستین آشنایی پژوهشگران و متولیان تعلیم و تربیت جامعه ایران از طریق مطالعه داستان‌های فکری (1) و کتاب راهنمای معلم آن صورت گرفته است. این کتاب نوشته فیلیپ کم (P. Cam) استرالیایی است که احسانه باقری آن را ترجمه کرده و انتشارات امیرکبیر در 1379 منتشر کرده است. این کتاب حاوی داستان‌هایی فلسفی از مهم‌ترین صاحب‌نظران این برنامه از جمله لیپمن، آن مارگارت شارپ (Ann Margaret Sharp)، و فیلیپ کم است. کتاب راهنمای معلم آن مشتمل بر پرسش‌هایی درباره مضامین فلسفی هریک از این داستان‌هاست.

بعد از آشنایی با این برنامه، به تدریج اندیشه آموزش فلسفه به کودکان، ازسوی پژوهشگران و متولیان تعلیم و تربیت ایرانی، مورد اقبال قرار گرفت. در طول حدود یک دهه از عمر این برنامه در ایران، تعدادی پژوهش دانشگاهی در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد و

رساله دکتری در دانشگاه‌های مختلف انجام شده است؛ کتاب‌های دیگری در این زمینه به فارسی ترجمه شده است و به‌ندرت، تألیف کتاب نیز داشته‌ایم؛ کارگاه‌های آموزشی برای معلمان اجرا شده است و دوره‌های کوتاه‌مدت تجربی به‌صورت پراکنده در بین دانش‌آموزان مدارس ابتدایی، راهنمایی، و متوسطه در تهران، اهواز، و کرمان برگزار شده است. همچنین در چهارچوب آموزش فلسفه به کودکان، درسی به نام «آموزش تفکر به کودکان» به ارزش 2 واحد تدارک دیده شده است که گذراندن آن برای دانشجویان رشته علوم تربیتی گرایش آموزش پیش‌دبستانی دوره لیسانس دانشگاه شهید چمران اهواز الزامی است.

در این مقاله تلاش می‌کنیم به‌صورت مختصر پژوهش‌های دانشگاهی آموزش فلسفه به کودکان در ایران را، که رشته تحصیلی پژوهشگران آن‌ها تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت یا فلسفه و کلام اسلامی (یک مورد) بوده است، معرفی کنیم¹ و روش پژوهش و نتایج کارشان را نقد و ارزیابی کنیم. هدف مقاله حاضر این است که نخست همه پژوهش‌های دانشگاهی انجام‌شده در این زمینه در ایران معرفی شود، سپس با بررسی انتقادی نتایج آن‌ها، از یک‌سو ویژگی‌های مثبت و کاستی‌های احتمالی آن‌ها بیان شود تا به پیراستن آن‌ها از پژوهش‌های آینده این قلمرو بینجامد و ازسوی دیگر برخی از جنبه‌ها و زوایای ناکاویده برنامه آموزش فلسفه به کودکان روشن شود.

تبیین و نقد پژوهش‌های دانشگاهی آموزش فلسفه به کودکان

1. نخستین پژوهش دانشگاهی در زمینه آموزش فلسفه به کودکان در ایران، رساله دوره دکتری جهانی (1380) با عنوان «نقد و بررسی مبانی فلسفی الگوی آموزش تفکر انتقادی لیپمن» بوده است. هدف این پژوهش، نقد و بررسی مبانی فلسفی و مفروضات بنیادی الگوی آموزش تفکر انتقادی لیپمن قلمداد شده است. براین اساس، مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این پژوهش دنبال شده‌اند عبارت‌اند از:

الف) زمینه‌گرایی و توجه به ربط زمینه‌ای در کنار ربط منطقی در آموزش تفکر انتقادی چه جایگاهی دارد؟

ب) عینیت‌گرایی و نسبیت‌گرایی در تربیت تفکر انتقادی چه جایگاهی دارد؟

ج) نقش نظریه در آموزش تفکر انتقادی چیست؟

د) تأکید بر مجموعه‌ای از ملاک‌ها تا چه اندازه می‌تواند در آموزش تفکر انتقادی مؤثر باشد؟

ه) نقش پژوهش در آموزش تفکر انتقادی چیست؟ (جهانی، 1380: 8).

نتایج این پژوهش نشان داده است که الگوی لیپمن به دلیل انتخاب موضع زمینه‌گرایی، از قابلیت تعمیم‌پذیری اندکی برخوردار است. تأکید زیاد لیپمن بر به‌کارگیری رویکرد نسبیت‌گرایی و مردودانگاشتن عینیت‌گرایی الگوی وی را دچار محدودیت‌های جدی کرده است. در راستای زدودن این کاستی‌ها پیشنهاد شده است که در تربیت تفکر انتقادی از رویکرد عینیت‌گرایی زمینه‌گرایانه به‌مثابه یک چهارچوب نظری استفاده شود و به تجارب و پیش‌آمادگی‌های کودکان در جریان آموزش تفکر انتقادی توجه شود. پرورش جنبه‌های عاطفی و شناختی رفتار انتقادی کودکان به‌طور هم‌زمان مورد عنایت واقع شود و سرانجام این‌که باید تفکر انتقادی را نه مقوله‌ای صرفاً آموزشی، بلکه به‌صورت فرایندی نگرشی-دانشی که محور آن را پرورش روح انتقادی تشکیل می‌دهد، در نظر گرفت (همان).

نقد و ارزیابی

جهانی در این پژوهش مبانی فلسفی دیدگاه لیپمن را به‌خوبی مورد واکاوی قرار می‌دهد و پیش‌فرض‌های پنهان آن را در پرتو اندیشه‌های دیگر صاحب‌نظران یا خود پژوهشگر به‌طور مستند و مستدل روشن می‌سازد و پیشنهادهای ارزشمندی را برای رفع کاستی‌های آن بیان می‌کند. البته در مورد داعیه نسبیت‌گرایی اندیشه لیپمن که از نتایج این پژوهش است، در میان پژوهشگران، اتفاق نظر وجود ندارد.

به‌لحاظ روش پژوهش، پژوهشگر تلاش کرده است تا نخست ضمن تبیین دیدگاه لیپمن از جنبه‌های گوناگون، به نقد دیدگاه او براساس دیدگاه سایر اندیشمندان فلسفه و فلسفه تعلیم و تربیت بپردازد. او در این راستا با رجوع به منابع اصلی و توصیف دیدگاه لیپمن و دیگران، به مقایسه دیدگاه‌های مختلف و جمع‌بندی نهایی آن‌ها پرداخته و نظر خود را بیان کرده است. از این نظر می‌توان گفت نوشته وی پژوهشی اصیل است.

اما از دو محور کلی می‌توان نتایج این پژوهش را مورد نقد قرار داد و کاستی‌های آن را عیان کرد؛ نخست این‌که دیدگاه لیپمن می‌توانست از منظر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی یا فلسفه اسلامی نیز مورد نقد و بررسی قرار گیرد، که چنین امری صورت نگرفته است. همچنین در این پژوهش تلاشی برای سنجش سازواری مبانی فلسفی این برنامه با مبانی فلسفه تربیت در نظام تعلیم و تربیت جامعه ما صورت نگرفته است.

دوم این‌که نقدهای این پژوهش از حیث تناسب نتایج آن با عنوان پژوهش کاستی‌هایی دارد؛ با توجه به عنوان پژوهش، «نقد و بررسی مبانی فلسفی الگوی آموزش تفکر انتقادی

لیپمن»، و نگاهی به اهداف و نتایج آن به نظر می‌رسد که در این پژوهش فقط مبانی معرفت‌شناختی دیدگاه لیپمن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. حال آن‌که انتظار می‌رفت که دیدگاه لیپمن از منظر ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن هم مورد بررسی قرار گیرد.

در فصل دوم پژوهش با عنوان «مروری بر مطالعات پیشین»، پژوهشگر به بیان تاریخچه فراز و فرود تفکر انتقادی در جهان و پژوهش‌های نظری و عملی مرتبط با فلسفه برای کودکان (P4C) پرداخته است که جای تحسین دارد. اما فلسفه برزسی پیشینه پژوهش، آشنایی با قدم‌های برداشته‌شده در یک وادی پژوهشی، و پی‌بردن به کاستی‌های اندیشه‌ورزی در آن ساحت است.

بررسی پیشینه پژوهشی تحقیق معمولاً نقدی از دانش موجود درباره موضوع پژوهش است و اگر به‌درستی انجام گیرد، به بیان مسئله کمک می‌کند و یافته‌های تحقیق را به پژوهش‌های قبلی متصل می‌سازد. علاوه بر آن به تعریف و تحدید مسئله تحقیق، قراردادن یافته‌های تحقیق در چهارچوب تحقیقات قبلی، پرهیز از دوباره‌کاری، انتخاب روش‌ها و ابزار اندازه‌گیری دقیق‌تر کمک شایان توجهی می‌کند (سرمد و همکاران، 1382: 56 - 57).

به عبارت دیگر، ضرورت انجام یک پژوهش جدید در آن قلمرو، از این‌جا برمی‌خیزد. با این وجود در فصل دوم این پژوهش، فقط به بیان گوشه‌ای از اهداف و نتایج پژوهش‌های پیشین بسنده شده است و مقایسه‌ای میان نتایج آن پژوهش‌ها و اهداف این پژوهش صورت نگرفته است. لذا جای یک جمع‌بندی نهایی که از یک‌سو حاکی از کاستی پژوهش‌های قبلی باشد و از سوی دیگر ضرورت انجام این پژوهش را بیان کند خالی است.

2. قائدی (1382) در رساله دکتری خود پژوهشی با عنوان «نقد و بررسی مبانی، دیدگاه‌ها، و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان» انجام داده است. او در فصل دوم پژوهش خویش ریشه‌ها و رگه‌های تاریخی جنبش فلسفه برای کودکان را در اندیشه برخی از فیلسوفان بزرگ تاریخ فلسفه جست‌وجو کرده است. فصل سوم پژوهش به معرفی کامل برنامه فلسفه برای کودکان اختصاص یافته است. فصل چهارم این پژوهش امکان آموزش فلسفه به کودکان و یادگیری آن را از چهار جهت یعنی با توجه به معنای حقیقی فلسفه، مقایسه توانایی کودکان با بزرگسالان در این مورد، براساس دیدگاه فلاسفه تحلیلی و با توجه به دیدگاه پیازه (Piaget) و روان‌شناسان شناختی، مورد نقد و بررسی قرار داده است و

به یک جمع‌بندی نهایی در این باره رسیده است که حکایت از توانایی کودکان برای یادگیری فلسفه به معنای مورد نظر این برنامه یعنی فلسفیدن دارد.

فصل پنجم این پژوهش به بحث پیرامون سه مسئله اصلی در ارتباط با امکان آموزش فلسفه به کودکان یعنی مفهوم فلسفه، جایگاه کودک، و برنامه درسی اختصاص دارد. به عبارت دیگر اغلب از این سه منظر، امکان یادگیری و لذا آموزش فلسفه به کودکان مورد نقد و انکار قرار می‌گیرد. پژوهشگر در ارزیابی به این نتیجه رسیده است که کودکان توانایی یادگیری فلسفه به معنای فلسفیدن را دارند.

نقد و ارزیابی

این پژوهش یکی از پژوهش‌های پیش‌گام در قلمرو آموزش فلسفه به کودکان در ایران است که پژوهشگر آن به بررسی نخستین چالش این موضوع می‌پردازد؛ تا چندی پیش هنگامی که در ادبیات تعلیم و تربیت دو واژه فلسفه و کودک در کنار هم قرار می‌گرفتند، نوعی شگفتی در ذهن شنونده یا خواننده ایجاد می‌شد؛ دنیای ترسناک و ثقیل اندیشه‌های فیلسوفان با دنیای ساده و بکر کودک چگونه جمع می‌شود؟! کودکان چگونه می‌توانند فلسفه‌ورزی کنند، حال آن‌که بسیاری از بزرگسالان از عهده این نوع اندیشه‌ورزی بر نمی‌آیند؟ با گذشت چیزی نزدیک به چهار دهه از عمر این برنامه در جهان، هنوز هم این شگفتی برای عده‌ای باقی مانده است و آن‌ها امکان فلسفه‌ورزی کودکان و لذا آموزش فلسفه به کودکان را جایز نمی‌دانند. قانندی این چالش را مورد واکاوی فلسفی قرار داده است (همان) و به نظر می‌رسد که نتایج آن بتواند موجب ابهام‌زدایی از عبارت «فلسفه برای کودکان» شود.

با این حال نسنجیدن سازواری میان مبانی فلسفی این برنامه و فلسفه تربیت در جامعه ما و نیز نقد و بررسی این برنامه با توجه به آرای اندیشمندان اسلامی از جنبه‌های ناکاویده این برنامه در چنین پژوهشی است.

3. کریمی (1382) پژوهشی با عنوان «نقد و بررسی دیدگاه‌ها و مبانی فلسفی برنامه آموزش فلسفه به کودکان» برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود انجام داده است. هدف اصلی این پژوهش بررسی امکان آموزش فلسفه به کودکان بوده است که این مسئله از سه جهت یعنی با توجه به مفهوم فلسفه، توانایی‌های کودکان در مقایسه با بزرگسالان، و از دیدگاه روان‌شناسی شناختی پیازه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

نقد و ارزیابی

میان عنوان، اهداف پژوهش، فهرست مطالب، چیدمان عنوان‌ها در فصل‌های پژوهش، نوع جمله‌بندی مطالب، و نتایج این پژوهش با پژوهش قائدی (1382) تشابه‌های بسیار زیادی به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد مؤلفان این دو پژوهش با هم همکاری زیادی داشته‌اند. قائدی در 1382/2/30 و کریمی در شهریور 1382 از رساله و پایان‌نامه خود دفاع کرده‌اند. اما انجام پژوهش‌های نظری با اهداف، روند، و نتایج بسیار مشابه چندان موجه به نظر نمی‌رسد و نوعی دوباره‌کاری تلقی می‌گردد. انتظار می‌رود که پژوهشگران به بررسی دقیق‌تر پیشینه پژوهش خود بپردازند و از انجام پژوهش‌های مشابه پرهیز کنند. لذا نقد اساسی این پژوهش این است که بدون بررسی دقیق پیشینه پژوهش‌های این قلمرو در ایران، صورت گرفته است و با مشابهت فراوان، همان راهی را طی کرده است که پژوهشگر دیگری پیش‌تر از او پیموده است.

4. امی (1385) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در رشته فلسفه و کلام اسلامی، پژوهشی با عنوان «نظریه متیو لیپمن در فلسفه برای کودکان (روی آوردی انتقادی)» انجام داده است. در نتایج این پژوهش آمده است که تلقی لیپمن از فلسفه حصرگرایانه است؛ پژوهشگر معتقد است که در مفهوم فلسفه در دیدگاه لیپمن ابهام وجود دارد:

... این‌که لیپمن منطق و اخلاق را جزئی از فلسفه می‌داند؛ ناقص و مبهم است ... مهارت‌های آموخته‌شده، مهارت‌های حاصل از تفکر منطقی است ... گویا فلسفه برای کودکان پرورش مهارت‌های تفکر منطقی است حال آن‌که فربه‌تر از آن است (امی، 1385).

در نقادی پژوهشگر از حیث نتایج این برنامه آمده است که این برنامه با کاستی‌هایی چون نسبیت‌گرایی، خلأ فکری، ترویج شکاکیت، رخنه میان نظر و عمل، و نادیده‌گرفتن جنسیت همراه است. وی این برنامه را از حیث روش آموزش آن، یعنی کمک از فلسفه برای پرورش تفکر انتقادی، موفق ارزیابی می‌کند.

نقد و ارزیابی

از نکات ارزشمند این پژوهش پرداختن به یکی از مؤلفه‌های فلسفه کودک یعنی حقوق کودک در ارتباط با آموزش فلسفه به آنان است. فلسفه دوران کودکی به‌رغم اهمیت آن، در پژوهش‌های مرتبط با P4C در ایران کمتر مورد عنایت و تأمل سایر پژوهشگران قرار گرفته است.

از ویژگی‌های مثبت دیگر این پژوهش معرفی پیشینه عملی آموزش فلسفه به کودکان در مدارس سطح تهران است. پژوهشگر در فصل سوم به معرفی طرح آزمایشی اجرای این برنامه در ایران از ابتدا تا سال تحصیلی 83-84 پرداخته است. وی در جدول‌هایی شامل سال تحصیلی، محل مدرسه، پایه تحصیلی، تعداد کلاس، تعداد جلسه‌ها، و مدت هر جلسه اجرای آموزش فلسفه به کودکان در مدارس تهران را بررسی کرده است. همچنین به معرفی کارگاه‌های آموزشی معلمان این برنامه پرداخته است.

نقدهای وارد به این پژوهش را می‌توان در محورهای ذیل بیان کرد: از منظر روش پژوهش؛ یکی از کاستی‌های این پژوهش نحیف‌بودن یا حتی فقدان پیشینه پژوهشی آن است. چنان‌که در همه پژوهش‌های دانشگاهی، در قالب پایان‌نامه یا رساله، به‌درستی مرسوم است که پژوهشگر معمولاً در فصل دوم پژوهش خویش ضمن معرفی و نقد مختصر پژوهش‌های پیشین مرتبط با موضوع پژوهش خود، در حین استفاده از روش‌شناسی آن‌ها و پرهیز از دوباره‌کاری، ضرورت انجام پژوهش خود را روشن می‌کند. این پژوهش با غفلت ناخواسته از این امر انجام شده است. اگرچه پژوهشگر در جایی از پژوهش خود بیان داشته است که دو رساله دکتری از دستاوردهای پژوهشی درباره P4C در ایران است (همان: 131)، ولی در طول پژوهش اشاره به اهداف و نتایج این پژوهش‌ها نداشته است. هرچند در لیست منابع پایانی، مشخصات پژوهش جهانی (1380) آمده است.

دیگر این‌که به‌نظر می‌رسد نقدهای پژوهشگر از برنامه آموزش فلسفه به کودکان، همراه با کاستی‌هایی باشد. وی در نقد مفهوم این برنامه از فلسفه، به دیدگاه لیپمن اشاره دارد که او معتقد است فلسفه مورد نظر این برنامه به معنای حفظ و تحلیل نظریات فلسفی ارائه‌شده توسط فیلسوفان نیست. فلسفه در این برنامه به معنای، یک روش پژوهش علمی و هنرمندانه است که به کودکان یاد می‌دهد که چگونه برای خودشان فلسفی فکر کنند (همان: 101). پژوهشگر در داوری نهایی این مسئله به این نتیجه می‌رسد که با این تلقی از فلسفه، الگوی لیپمن در واقع فلسفی است. اما او با این مفهوم از فلسفه چالش نمی‌کند. به عبارت دیگر وی ضمن بیان دلایل فلسفی بودن این الگو، اشاره به جای خالی تاریخ فلسفه یعنی پاسخ‌های فیلسوفان به پرسش‌های مهم فلسفی در رویکرد لیپمن ندارد و فلسفی بودن آن را تأیید می‌کند. در حالی که یکی از ویژگی‌های بارز تفکر فلسفی، وابستگی تاریخی آن است؛ چنان‌که برخی معتقدند ارتباطی حیاتی و تنگاتنگ میان فلسفه

و تاریخ فلسفه برقرار است. به عبارت دیگر آن‌ها معتقدند که فلسفه‌ورزی و آموزش آن بدون چالش با تاریخ فلسفه ممکن نیست (باقری، 1386).

نقادی دیدگاه لیپمن می‌توانست با توجه به رشته تخصصی تحصیلی پژوهشگر، یعنی فلسفه و کلام اسلامی، از منظر فلسفه اسلامی صورت گیرد. حال آن‌که چنین ارزیابی انتقادی‌ای صورت نگرفته است.

5. مرعشی (1385) در رساله دکتری خود در رشته تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان پسر سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی شهر اهواز» انجام داده است. هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی² در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان پسر سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی اهواز بوده است.

فرضیه اصلی این پژوهش این است که روش اجتماع پژوهشی بر پرورش مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان تأثیر مثبتی دارد. این پژوهش به صورت نیمه‌آزمایشی - میدانی، که در آن از طرح پیش‌آزمون - پس‌آزمون با گروه کنترل استفاده شده است، به بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی بر مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان پرداخته است.

در این پژوهش آموزش فلسفه به روش اجتماع پژوهشی به مدت 11 جلسه 70 دقیقه‌ای (هر هفته یک جلسه) با گروه آزمایشی صورت پذیرفته است. محتوای آموزشی این پژوهش در طی جلسات اجرای عملی آن، کتاب داستانی لیزا (Lisa) و راهنمای آموزشی آن بوده است (این کتاب و راهنمای آن توسط خود پژوهشگر و نمازکار به فارسی ترجمه و مورد استفاده قرار گرفته است). جامعه آماری پژوهش کل دانش‌آموزان پسر سوم راهنمایی مدرسه راهنمایی نمونه دولتی اهواز در سال تحصیلی 1384-1385 بوده است. نمونه آماری این پژوهش 60 دانش‌آموز بوده است که به صورت تصادفی انتخاب و در دو گروه 30 نفری گواه و آزمایشی قرار گرفته‌اند. ابزار جمع‌آوری نتایج آن نیز آزمون مهارت‌های استدلالی نیوجرسی (the New Jersey test of reasoning skills) بوده است که پس از ترجمه و بررسی روایی و پایایی آن مورد استفاده قرار گرفته است.

نتایج این پژوهش نشان داده است که روش اجتماع پژوهشی در پرورش مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان در گروه آزمایش در مقایسه با گروه گواه، تأثیر مثبتی داشته است. نتایج این پژوهش همسو با نتایج پژوهش‌های مشابه در دیگر کشورهاست (مرعشی، 1385).

نقد و ارزیابی

پژوهش مرعشی (1385)، اولین پژوهش رساله‌ای در جامعه ایران است که برای نخستین بار به بررسی تجربی تأثیر برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان پرداخته و نشان داده است که اجرای این برنامه بر دانش‌آموزان ایرانی نیز تأثیرهای مثبتی دارد.

پژوهشگر در قسمت بررسی پیشینه پژوهشی کار خود تعداد زیادی از پژوهش‌های انجام‌شده در سایر کشورها را معرفی کرده است. در سوابق ایرانی این پژوهش به پژوهش‌های جهانی (1380) و قانلی (1382) اشاره شده است ولی از پژوهش کریمی (1382) که هم‌زمان با پژوهش قانلی به اتمام رسیده است، نامی برده نشده است. پژوهش مرعشی نیز کاستی اغلب پژوهش‌های بررسی‌شده در این مقاله را دارد؛ بررسی پیشینه پژوهشی این تحقیق نیز فاقد ارزیابی انتقادی است و نسبت اهداف این پژوهش با اهداف سایر پژوهش‌ها روشن نشده است.

پژوهش مرعشی به‌منظور بررسی تأثیر این برنامه بر مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان فقط به کمک روش کمی، استفاده از پرسش‌نامه، انجام شده است و به‌ندرت گفت‌وگوهای دانش‌آموزان نقل شده است برای مثال مرعشی، 1385: 115، 116، 117. مقایسه نحوه انجام و نتایج این پژوهش با پژوهش رمضانپور (1387) برای بررسی تأثیر روش حلقه کندوکاو بر مهارت‌های شهروندی دانش‌آموزان که هم با روش کمی و هم با روش کیفی به بررسی تأثیرهای این برنامه پرداخته است، نشان می‌دهد که استفاده از روش‌های کمی و کیفی باهم، به مراتب چشم‌انداز روشن‌تری از پیامدهای این برنامه برای خواننده نتایج این پژوهش‌ها ترسیم می‌کند.

محتوا و منابع آموزشی این پژوهش، یعنی لیزا و راهنمای آن، نیز مانند محتوای آموزشی پژوهش رمضانپور (1387)، داستان‌های فکری و راهنمای آن، منابعی غیربومی‌اند. این جاست که همت متخصصان فلسفه، فلسفه تعلیم و تربیت، و ادبیات کودک فراخوانده می‌شود تا به تدوین داستان‌های فلسفی متناسب با فرهنگ جامعه خود بپردازند.

در این پژوهش هم تلاشی برای ارزیابی سازواری مبانی فلسفی این برنامه با مبانی فلسفه تربیت در ایران و نیز گامی در جهت بومی‌سازی این برنامه برداشته نشده است. به‌نظر می‌رسد در نظام تعلیم و تربیت ما، انجام این امور مقدم بر اجرای تجربی فراگیر این برنامه باشند.

6. رحیمی نسب (1386) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود پژوهشی با عنوان «امکان‌سنجی اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در برنامه درسی دوره ابتدایی» انجام داده است. هدف این پژوهش سنجش میزان دانش، نوع نگرش، میزان مهارت معلمان درباره برنامه آموزش فلسفه به کودکان، سنجش میزان آمادگی دانش‌آموزان از لحاظ شناختی و اجتماعی برای اجرای آن، و شناخت امکانات مدرسه برای این امر است. جامعه آماری این پژوهش همه معلمان مدارس ابتدایی کرمان بوده‌اند که در سال تحصیلی 1386-1387 به تدریس مشغول بوده‌اند (1770 نفر). نمونه این پژوهش 237 معلم بوده‌اند که به شیوه تصادفی - طبقه‌ای انتخاب شده‌اند. ابزار جمع‌آوری داده‌های پژوهش پرسش‌نامه 57 سؤالی محقق‌ساخته است که 22 سؤال مربوط به دانش، 15 سؤال درباره نگرش، 11 سؤال مربوط به مهارت، و 9 سؤال مربوط به امکانات مدرسه دارد. یافته‌های پژوهش نشان داده است که گروه مورد بررسی در زمینه اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان، دانش کافی، نگرش مثبت، و مهارت کافی ندارند و مدارس ابتدایی کرمان برای اجرای این برنامه از امکانات کافی برخوردار نیستند.

نقد و ارزیابی

یکی از ویژگی‌های مثبت این پژوهش این است که از منظری متفاوت با سایر پژوهشگران، به این برنامه نگرسته است؛ یعنی به بررسی امکان اجرای این برنامه از منظر توان علمی و عملی متولیان واقعی آن یعنی معلمان در مدرسه پرداخته است، به‌علاوه این‌که وضعیت امکانات مدارس نمونه پژوهش برای اجرای تجربی آن در چه حدی است.

نقد این پژوهش از منظر روش انجام‌دادن آن مبین این است که نخست، همچنان‌که بیان شد، ابزار جمع‌آوری نتایج این پژوهش پرسش‌نامه محقق‌ساخته مشتمل بر سؤال‌های کوتاه پاسخ صحیح - غلط، بلی - خیر، و درست - نادرست بوده است (رحیمی نسب، 1386: پیوست). به‌نظر می‌رسد سنجش و ارزیابی دانش و به‌ویژه مهارت معلمان و نیز میزان آمادگی دانش‌آموزان برای اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان فقط با اکتفا به روش کمی و پرسش‌نامه جای تأمل دارد. سنجش مهارت معلمان و میزان آمادگی دانش‌آموزان در این زمینه با روش‌های کیفی از جمله مصاحبه عمیق یا پژوهش مشارکتی نتایج معتبرتری به‌همراه خواهد داشت.

نقد دیگر این‌که، همچون اغلب پژوهش‌های سابق، بررسی پیشینه این پژوهش نیز

فاقد ارزیابی انتقادی از پژوهش‌های انجام‌شده داخلی و خارجی است. علاوه‌براین از میان پژوهش‌های داخلی انجام‌شده پیرامون این برنامه در ایران فقط به پژوهش‌های جهانی (1380)، قائدی (1382)، و مرعشی (1385) اشاره شده است (همان: 80).

نتایج این پژوهش نشان داده است که معلمان جامعه آماری این پژوهش از دانش کافی و نگرش مثبت برای اجرای این برنامه برخوردارند، اما با کسب مهارت‌های لازم ازسوی معلمان و امکانات لازم در مدرسه، نباید در اجرای این برنامه در سطح وسیع تعجیل کرد. چنان‌که در نقد و ارزیابی پژوهش حسینی (1387) بیان می‌شود، هنوز پرسش‌ها و چالش‌های اساسی و زیربنایی این برنامه متناسب با فرهنگ جامعه ایرانی و نسبت آن با فلسفه آموزش و پرورش ایران و فلسفه تربیت رسمی آن روشن نشده است. لذا در تعمیم نتایج این پژوهش باید تأمل کرد.

علاوه‌براین به‌نظر می‌رسد هنوز ضرورت تفکر فلسفی کودکان و نوجوانان و معنا و مفهوم این برنامه و اهداف آن ازسوی خانواده‌ها، متولیان تعلیم و تربیت رسمی، نهادها و مؤسسه‌ها، رسانه‌های جمعی، و به‌طور کلی اغلب افراد جامعه ما درک نشده است (ناجی، 1388). این‌ها عوامل و بسترهایی هستند که می‌توانند فرصت‌ها یا چالش‌هایی را برای فلسفه‌ورزی کودکان و نوجوانان ایجاد کنند. بنابراین به‌نظر می‌رسد که ما برای اجرای این برنامه در سطح مدارس به‌طور وسیع، نیاز به پژوهش‌های فراوان مشارکتی با همکاری پژوهشگران رشته‌های مختلف از یک‌سو و بسترسازی فرهنگی آن در فضای تربیت رسمی و غیر رسمی جامعه‌مان ازسوی دیگر داشته باشیم.

7. حسینی (1387) پژوهشی با عنوان «بررسی رویکردهای مختلف در آموزش فلسفه به کودکان و نسبت آن‌ها با برنامه درسی دوره ابتدایی ایران» برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود انجام داده است. پژوهشگر اهداف این پژوهش را چنین بیان کرده است:

1. بررسی مبانی و دیدگاه‌های رویکردهای مختلف در برنامه P4C؛
 2. بررسی وضعیت موجود برنامه درسی دوره ابتدایی ایران از منظر میزان بهره‌مندی آن از اهداف و مهارت‌های فکری و فلسفی؛
 3. ارائه الگویی مطلوب برای برنامه درسی P4C در دوره ابتدایی ایران با توجه به رویکردهای مختلف برنامه فلسفه برای کودکان (حسینی، 1387).
- پژوهشگر تلاش کرده است با روش توصیفی - تحلیلی، رویکردهای مختلف این برنامه را در امریکا، استرالیا، دانمارک، فرانسه، و انگلستان بیان کند و نسبت آن را با برنامه درسی

دوره ابتدایی از طریق بررسی اسناد و راهنماهای برنامه درسی دروس مطالعات اجتماعی، تعلیمات دینی، علوم، و ادبیات فارسی مورد بررسی قرار دهد.

پژوهشگر پس از معرفی رویکردهای مختلف این برنامه در کشورهای مورد مطالعه، در فصل چهارم به مقایسه اهداف P4C در آن‌ها با اهداف موجود در اسناد و راهنماهای برنامه درسی دروس مطالعات اجتماعی، تعلیمات دینی، علوم، و زبان‌آموزی دوره ابتدایی ایران پرداخته است و همراهی‌های این اهداف را با هم مقایسه کرده است. وی در این قسمت از پژوهش خویش به بررسی نتایج عملکرد دانش‌آموزان دوره ابتدایی ایران در مطالعات بین‌المللی از جمله مطالعه بین‌المللی سواد خواندن 2001 (دانش‌آموزان ایرانی از میان 35 کشور شرکت‌کننده مقام 32 را کسب کرده‌اند) و مطالعه بین‌المللی تیمز 2003 (در دروس ریاضی و علوم پایه چهارم، دانش‌آموزان ایرانی در میان 25 کشور شرکت‌کننده مقام 22 را کسب کرده‌اند) پرداخته است.

پژوهشگر بخش‌هایی فصل چهارم را به ارائه الگوی مطلوب برنامه درسی فلسفه برای کودکان دوره ابتدایی ایران اختصاص داده است. وی این الگو را در دو بخش اصول (ارائه بایدهایی در مورد رسالت P4C) و ارکان (رکن تجویزی که ناظر به طراحی چهارچوب کلی این برنامه است و رکن غیر تجویزی که مشتمل بر امکان انعطاف و عدم تمرکز برنامه است) پیشنهاد داده است.

برای مثال در قسمت اصول آمده است:

P4C باید مهارت‌های پرسشگری، تفکر انتقادی و خلاق، مهارت‌های استدلالی، و ... را در دانش‌آموزان ایجاد کند و رشد دهد.

P4C باید تصمیم‌ها و قضاوت‌های مستدل و منطقی کنکاش و جست‌وجوی سؤال‌ها و تفکر برای استدلال فردی و حفظ اخلاق معنوی و ارزش‌های دینی را سرلوحه کار خود قرار دهد (همان: 92).

در قسمت رکن تجویزی الگوی پیشنهادی پژوهشگر اهداف غایی، محتوا، روش و چگونگی اجرا، و روش ارزشیابی برنامه فلسفه برای کودکان دوره ابتدایی ایران را بیان کرده است. رکن غیر تجویزی الگو بیانگر نگاه مثبت و پیشنهادهای کلی پژوهشگر به مسئله مهم تمرکززدایی در برنامه درسی متناسب با تنوع فرهنگی ایران است.

نقد و ارزیابی

این پژوهش یکی از کارهای جدید و ارزشمند در قلمرو فلسفه برای کودکان است که در

آن رویکردهای مختلف این برنامه در کشورهای پیش‌گام آن به‌خوبی معرفی شده‌اند. از این رو این منبع برای شناسایی رویکردها، صاحب‌نظران، مؤسسه‌های مربوطه، و ... در کشورهای پیش‌گام، منبعی غنی است.

از سوی دیگر این پژوهش نخستین گام در مسیر تدوین الگوی ایرانی این برنامه برای دوره ابتدایی است. اما همچنان‌که هر پژوهشی نقطه پایانی اندیشه‌ورزی درباره یک موضوع نبوده و نخواهد بود، بر این پژوهش نیز نقدهایی وارد است. به‌ویژه از آن رو که در تلاش بوده است تا به کاری سترگ دست زند و الگویی ایرانی برای برنامه آموزش فلسفه به کودکان تهیه کند.

به نظر می‌رسد کاستی‌های این پژوهش بیشتر متوجه مقایسه اهداف P4C در کشورهای مورد مطالعه و برنامه درسی دوره ابتدایی ایران و الگوی پیشنهادی آن باشد. در ادامه این کاستی‌های احتمالی، به ترتیب در دو محور نقد نتایج و نقد روش پژوهش بیان می‌شوند؛ از منظر نتایج پژوهش، نخست این‌که، این مقایسه به‌صورت عمومی و کلی صورت گرفته است. به عبارت دیگر پژوهشگر اهداف کلی برنامه P4C در سایر کشورها را فقط با اهداف برنامه درسی دوره ابتدایی ایران مقایسه کرده است. به نظر می‌رسد که این مقایسه و نتایج آن به لحاظ منطقی زمانی می‌توانست موجه‌تر باشد که اهداف P4C دوره ابتدایی کشورهای مورد مطالعه با اهداف برنامه درسی دوره ابتدایی مقایسه شود.

دوم این‌که در بررسی اهداف P4C سایر کشورها با برنامه درسی علوم اجتماعی دوره ابتدایی، پژوهشگر ضمن اعتراف به وجود مشابهت‌های زیاد بین اهداف این دو، به نتایج ضعیف دانش‌آموزان ایرانی در مطالعات بین‌المللی این درس اشاره کرده است. او پیشنهاد می‌دهد:

الگویی مناسب برای برنامه درسی مطالعات اجتماعی با بهره‌گیری از برنامه فلسفه برای کودکان ضروری است (همان: 83).

همچنین ضمن بررسی این مسئله، به‌طور مستند یا اجمالی به این موضوع نپرداخته است که دانش‌آموزان چه کشورهایی رتبه‌های برتر را کسب کرده‌اند؟ آیا کشورهای مورد مطالعه این پژوهش به آن رتبه‌ها دست یافته‌اند؟ در این صورت آیا این دانش‌آموزان موفق مخاطبان P4C در کشورهای خود بوده‌اند یا خیر؟ آیا چنین موفقیت‌هایی به علت این برنامه است یا به علل دیگر؟

سوم این‌که پژوهشگر در مقایسه اهداف همه دروس ابتدایی ایران با اهداف P4C سایر کشورهای مورد مطالعه به وجود مشابهت‌های فراوان میان این دو رسیده است. برای مثال

در درس علوم اشاره می‌کند که ارتباط تنگاتنگی بین اهداف درس علوم با کاوش‌های فلسفی P4C در کشورهای مختلف وجود دارد (همان: 107-108). یا در درس تعلیمات دینی، همسویی میان عقل‌ورزی که جوهره تربیت دینی در فلسفه تربیت جامعه ما قلمداد شده است با بحث معنویت و دین‌داری این برنامه بیان شده است.

... در دانمارک آموزش‌های عقلانی با معنویت پیوند عمیق دارد (همان: 84).

به نظر می‌رسد که این مشابهت‌ها بیشتر سطحی و ظاهری باشند. زیرا چالش‌های اساسی میان مفروضه‌ها و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی، اخلاق و دین‌داری در P4C و فلسفه تربیت رسمی یا فلسفه تعلیم و تربیت نظام آموزش و پرورش ما وجود دارد. برای مثال فلسفه تربیت اسلامی، نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی، که برخی پژوهشگرانی مانند جهانی (1380) آن را از کاستی‌های این برنامه می‌دانند، و گستره عقل‌ورزی آن را در قلمرو تربیت دینی برنمی‌تابد. اگرچه امکان سازگاری و بازسازی آن هرگز منتفی نیست.

در محور روش، بر این پژوهش می‌توان چنین نقدهایی را وارد کرد: در قسمت اصول الگوی پیشنهادی، چنان‌که در معرفی پژوهش بیان شد، «باید»هایی در ارتباط با P4C و رسالت آن بیان شده است. اما مشخص نیست که این بایدها که به منزله اصول این برنامه تلقی شده‌اند چگونه و با چه روشی استخراج شده‌اند. به نظر می‌رسد که این امر، بدون به‌کارگیری یک روش‌شناسی مستدل و عینی، به‌طور شهودی انجام شده باشد. در ارتباط با هدف غایی این الگو آمده است:

... با توجه به این‌که فلسفه مسلط بر جامعه ما اسلام است، این هدف را می‌توان به‌عنوان هدف غایی این برنامه در نظر گرفت: تربیت معنوی، خلاق، استدلالی، انتقادی، و فکری کودکان به‌نحوی که در ضمن برخورداری از استقلال فکری در برابر جمع مسئول باشند (همان: 95).

پژوهشگر در این قسمت از کارش به تعریف مشخص این اهداف، چگونگی استنتاج آن‌ها به‌مثابه هدف غایی، ارتباط طولی یا عرضی آن‌ها با یکدیگر، و چگونگی سلسله‌مراتب آن‌ها نپرداخته است. تعیین اهداف واسطی و رفتاری این برنامه برعهده همکاری معلم و دانش‌آموزان واگذار شده است.

لیمن برنامه فلسفه برای کودکان را حاصل تلاقی سه حوزه یا دنیای تعلیم و تربیت، دنیای فلسفه، و دنیای کودکی می‌داند (امی، 1385). لذا همچنان‌که دیگر پژوهش‌ها نیز

یادآوری کرده بودند مسائل برنامه فلسفه برای کودکان، مسائلی چندتباری‌اند که ریشه در قلمروهایی چون فلسفه به‌ویژه معرفت‌شناسی و اخلاق، منطق، روان‌شناسی دوران کودکی، جامعه‌شناسی دوران کودکی، حقوق کودک، و تعلیم و تربیت دارند. تهیه الگویی برای این برنامه نیازمند همکاری درازمدت پژوهشگران این قلمروها در یک مطالعه نظام‌مند است. بنابراین به نظر می‌رسد که تلاش یک‌جانبه یک پژوهشگر در هریک از این قلمروها از جمله فلسفه تعلیم و تربیت قرین توفیق نباشد و چشم‌پوشی از ماهیت واقعی مسائل این برنامه را به‌همراه داشته باشد.

در پایان لازم به یادآوری و دعوت به تأمل است که این الگوی پیشنهادی برای برنامه آموزش فلسفه به کودکان دوره ابتدایی ایران، با چشم‌پوشی عامدانه یا غیر عامدانه از مسائل مهم ذیل در دو محور پیشنهاد شده است:

محور نخست، سنجش سازواری یا عدم سازواری مبانی فلسفی این برنامه با مبانی فلسفه تربیت در جامعه ما:

- نسبت برنامه فلسفه برای کودکان با فلسفه آموزش و پرورش ایران، فلسفه تربیت رسمی و غیر رسمی آن چیست و چگونه باید باشد؟

- ما چه مفهومی از فلسفه را در فرهنگ ایرانی و اسلامی خود می‌پذیریم؟
- فرهنگ ما تا چه اندازه به پرسشگری و کنجکاوی کودکان اجازه ظهور و بروز می‌دهد؟ حدود و ثغور این اجازه تا کجاست؟

محور دوم، تبیین فلسفه دوران کودکی در جامعه ایران و نسبت آن با برنامه فلسفه برای کودکان:

- ملاحظات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، و حقوقی کودکان ایرانی برای این برنامه چه هستند؟

9. خارستانی (1387) برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود پژوهشی با عنوان «تبیین تطبیقی اهداف و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف» انجام داده است. کشورهای مورد مطالعه این پژوهش، کشورهای پیشرو در برنامه آموزش فلسفه به کودکان یعنی آمریکا، استرالیا، انگلستان، آرژانتین، آلمان، فرانسه، دانمارک، و برزیل هستند.

فصل چهارم این پژوهش به یافته‌های آن اختصاص دارد. در این فصل ابتدا اهداف و سپس روش‌های P4C در کشورهای مورد پژوهش از دید صاحب‌نظران اصلی آن‌ها بیان شده است. اهداف P4C در آمریکا از دید لیپمن، شارپ، و دیوید کندی (David Kennedy)،

در استرالیا از منظر فیلیپ کم، میلِت (Millett)، و اسمیت (Smith)، در انگلستان از دیدگاه گرت متیوز (Matthews)، جنکینز (Jenkins)، ساتکلیف (Satklif) و فیشر (Fisher)، در آرژانتین از نظر اکوریتی (Accorinti)، در آلمان به طور کلی بدون ذکر صاحب نظر خاصی، در فرانسه از دیدگاه برنیفیه (Brenifier)، در دانمارک از منظر یسبرسن، و در برزیل از دیدگاه کاترین یانگ سیلوا (Katrin Yan Silova) تبیین شده است. پژوهشگر در ادامه این فصل نخست روش‌های آموزش P4C در این کشورها را از دید صاحب نظران بیان شده معرفی کرده است و آن‌گاه تفاوت‌ها و تشابه‌های اهداف و روش‌های آموزش P4C در این کشورها را مورد بررسی قرار داده است و در فصل پنجم نتیجه‌گیری از پژوهش را بیان کرده است (خارستانی، 1387).

نقد و ارزیابی

این پژوهش واجد ویژگی‌های مثبتی همچون اصالت متن، گستره پژوهشی وسیع، ارجاع‌دهی دقیق، جمع‌بندی و ارزیابی از بحث‌ها، و نتیجه نهایی پژوهش است. برای مثال، مؤلف این پژوهش در فصل دوم پس از معرفی پیشینه پژوهش، به جمع‌بندی و ارزیابی نهایی از آن پرداخته است و ضرورت پژوهش خویش را با توجه به کاستی‌های پژوهشی در پژوهش‌های سابق، مستدل و مستند کرده است. کاری که سایر پژوهشگران مورد بررسی و ارزیابی در این مقاله کمتر به آن توجه داشته‌اند. نقدهای وارد بر این پژوهش را نیز می‌توان از دو منظر روش پژوهش و نتایج آن بیان داشت. از منظر روش پژوهش همچون اغلب پژوهش‌های سابق، به نظر می‌رسد آشنایی و اطلاع پژوهشگران ایرانی از پیشینه پژوهش خود چندان دقیق و کامل نیست. پژوهش حاضر نیز این کاستی را دارد. در بررسی پیشینه پژوهشی این تحقیق اشاره‌ای به پژوهش‌های امی (1385)، محمدی (1385)، و رضایی (1385) نشده است با این‌که این پژوهش‌ها حدود سه سال قبل از این پژوهش انجام شده‌اند. از سوی دیگر مؤلف در پژوهش خویش از نتایج پژوهش کریمی (1382) استفاده کرده است؛ از جمله ← خارستانی، 1387: 21، 52. ولی در قسمت پیشینه پژوهش اشاره‌ای به پژوهش کریمی نشده است؛ وی می‌بایست در بررسی پیشینه موضوع به معرفی آن می‌پرداخت و نسبت اهداف و نتایج پژوهش خویش را با آن روشن می‌کرد.³

از منظر نتایج پژوهش، چنین نقدهایی به این پژوهش وارد است: در نتیجه‌گیری نهایی پژوهش آمده است:

... با توجه به نتایج این پژوهش در مورد اهداف P4C در کشورهای مختلف می‌توان گفت این اهداف نه تنها با فرهنگ جامعه ما همخوان است بلکه در فرهنگ و دین ما نیز سابقه زیادی دارد یعنی در دین اسلام به این موارد اشاره شده است و افراد را در جهت رسیدن به آن‌ها تشویق کرده‌اند ... در مورد روش‌ها هم می‌توان گفت که همه این روش‌ها قابل اجرا در جامعه ما می‌باشند. فقط محتوای مطالب باید تا اندازه‌ای تغییر کند ... (همان: 183).

این نتیجه‌گیری ضعیف به نظر می‌رسد، چراکه همچنان که پیش‌تر ضمن نقد و بررسی برخی پژوهش‌ها بیان شد، وجود تشابه‌های روبنایی نباید موجب غفلت ما از تفاوت‌های بنیادی و زیربنایی میان پیش‌فرض‌ها و مفروضه‌های دو دیدگاه شود. لذا واکاوی لایه‌های مبنایی و پنهان ماهیت و چگونگی آموزش فلسفه به کودکان در فرهنگ ایرانی و اسلامی و تأمل در مورد آن‌ها، پیش از اجرای این برنامه در سطح گسترده آن در مدارس اجتناب‌ناپذیر است.

به نظر می‌رسد یکی از نقدهای موجه به نتایج این پژوهش اعتبار علمی منابع مورد استفاده آن باشد. مؤلف این پژوهش در قسمت‌های زیادی از پژوهش خویش از منابع فارسی بدون مؤلف یا بدون ناشر رسمی اینترنتی استفاده کرده است. برای مثال، در معرفی اهداف P4C از نظر شارپ ← خارستانی، 1387: 104؛ از دیدگاه اسمیت و میلر ← خارستانی، 1387: 132-133؛ از دیدگاه برنیفیه ← خارستانی، 1387: 134-136. در اغلب این موارد به نوشته‌ها و مقاله‌های موجود در منابع اینترنتی یعنی سایت‌هایی از جمله www.ketabnews.com، www.p4c.ir، www.aftab.com و www.mehrnews.com استناد شده است. معمولاً در پژوهش‌های دانشگاهی منابع دست اول یا دست دوم موجود در کتاب‌ها یا مجله‌های معتبر، مورد استفاده قرار می‌گیرند. البته لازم به یادآوری است که شاید به علت گستره وسیع این حوزه پژوهشی و عدم دستیابی به منابع معتبر چنین امری صورت گرفته است. با این وجود به نظر می‌رسد که هر پژوهشگری باید تا حد قابل قبولی امکان دسترسی به منابع معتبر را داشته باشد تا بتواند یک پژوهش علمی موثق را انجام دهد.

همچنین پژوهشگر این تحقیق، دیدگاه صاحب‌نظران این برنامه در کشورهای مورد بررسی را معادل ماهیت و چگونگی این برنامه در نظام تعلیم و تربیت آن کشورها قلمداد کرده است. حال آن‌که در هر کشوری صاحب‌نظران گوناگونی درباره این برنامه سخن گفته‌اند که ممکن است دیدگاه آن‌ها ضرورتاً مطابق با ماهیت و چگونگی کاربرد این برنامه در نظام تربیت آن کشور نباشد.

9. رمضانپور (1387) پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی آموزش فلسفه به کودکان پایه سوم ابتدایی بر پرورش مهارت‌های شهروندی آنان» برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود انجام داده است. هدف پژوهش بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی آموزش فلسفه به کودکان در شناخت ارزش‌های شهروندی دانش‌آموزان بوده است. فرضیه این پژوهش تجربی این بوده است که روش اجتماع پژوهشی آموزش فلسفه به کودکان در پرورش مهارت‌های شهروندی آنان تأثیر مثبت دارد.

این پژوهش از نوع پژوهش‌های آزمایشی و با طرح پیش‌آزمون-پس‌آزمون با گروه کنترل نابرابر بوده است. نمونه آماری این پژوهش 60 دانش‌آموز سوم دبستان مهرشهر کرمان بوده است که در دو گروه 30 نفری آزمایش و کنترل به صورت غیر تصادفی قرار داشته‌اند. مدت اجرای پژوهش 11 جلسه 70 دقیقه‌ای بوده است. ماده آموزشی این پژوهش داستان‌ها و تمرین‌هایی از کتاب *داستان‌های فکری (1)* فیلیپ کم بوده است.

محقق این پژوهش در روش کمی برای جمع‌آوری اطلاعات مورد نظر از پرسش‌نامه محقق‌ساخته متناسب با مهارت‌های شهروندی استفاده کرده است و در روش کیفی خود برای تحلیل و بررسی تغییرات برنامه در مهارت‌های فکری و شهروندی کودکان از روش مشاهده و واقع‌نگاری استفاده کرده است. در این روش علاوه بر ثبت و ضبط این تغییرها به دست مری، از دوربین فیلم‌برداری برای ضبط اتفاق‌های روش حلقه کندوکاو نیز استفاده شده است و پس از پیاده‌شدن اطلاعات روی کاغذ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

نتایج این پژوهش نشان داده است که روش حلقه کندوکاو برنامه آموزش فلسفه به کودکان در پرورش کل مهارت‌های شهروندی دانش‌آموزان پسر دبستان تأثیر مثبت داشته است و به تفکیک در مهارت‌های رعایت قانون، خودآگاهی، اعتماد به نفس، کنترل هیجانات، و حل تعارض‌های آنان تأثیر مثبت داشته است و در مهارت‌های تصمیم‌گیری، نظم‌پذیری، مسئولیت‌پذیری، احترام‌گذاشتن، پذیرش دیگران، توانایی مشارکت، و حفظ محیط زیست بی‌تأثیر بوده است که به اعتراف خود پژوهشگر ممکن است به دلیل محدودیت‌های این پژوهش از جمله زمان کم اجرای برنامه، حجم زیاد کلاس، و تعداد کم پرسش‌ها برای هر متغیر بوده باشد (رمضانپور، 1387: 141).

نقد و ارزیابی

پژوهش رمضانپور (1387) یکی از پژوهش‌های تجربی در زمینه آموزش فلسفه به کودکان

است. ویژگی‌های مثبت پژوهش عبارت‌اند از: الف) از منظر بدیعی به این برنامه نگرسته شده است؛ یعنی پژوهشگر به ارتباط بین این برنامه و مهارت‌های شهروندی دانش‌آموزان نظر داشته و به بررسی تجربی آن پرداخته است؛ ب) این پژوهش یکی از معدود پژوهش‌های تجربی در این زمینه است که واجد روش پژوهش دقیق و علمی است؛ زیرا استفاده هم‌زمان از روش کمی و کیفی برای جمع‌آوری و تحلیل نتایج موجب بارز شدن صبغه پژوهشی این کار شده است.

یکی از قسمت‌های جذاب و خواندنی این پژوهش قسمت تحلیل و بررسی کیفی نتایج آن است. مؤلف در این بخش ضمن بیان موضوع بحث‌ها و تمرین‌ها نخست به توصیف جداگانه اتفاق‌ها و گفت‌وگوهای دانش‌آموزان در حلقه کاندوکاو در طی 11 جلسه انجام‌دادن تجربی پژوهش پرداخته است و آن‌گاه تحلیل خود از میزان تغییرات رفتاری و کلامی دانش‌آموزان را در طی هر جلسه بیان کرده است. با خواندن این بخش این احساس به خواننده دست می‌دهد که گویی خود او در بطن گفت‌وگوهای حلقه کاندوکاو کودکان قرار دارد و شاهد بهبود مهارت‌های فکری و شهروندی آن‌هاست. به‌کارگیری روش‌های کیفی این جذابیت را به پژوهش مذکور بخشیده است.

در بخش روش کمی پژوهش، نتایج اجرای پرسش‌نامه مهارت‌های شهروندی به تفکیک متغیرهای آن در دو گروه آزمایش و کنترل به کمک شاخص‌های آمار توصیفی و استنباطی بیان شده است. در بخش پنجم پژوهش، مؤلف به بحث و نتیجه‌گیری‌های مستند و مستدل از نتایج تحقیق پرداخته است. اما از منظر روش پژوهش، این تحقیق واجد چنین کاستی‌هایی است:

- با توجه به پیشینه بیان‌شده در فصل دوم، به نظر می‌رسد که مؤلف این پژوهش از برخی پژوهش‌های تجربی و نظری مربوط به برنامه آموزش فلسفه به کودکان در ایران اطلاع نداشته است. چه بسا که آشنایی با روش پژوهش تجربی آن‌ها می‌توانست کمک زیادی به پژوهشگر کند. در این قسمت فقط به پژوهش‌های پایان‌نامه‌ای پیشین جهانی (1380)، قانلی (1382)، و مرعشی (1385) اشاره شده است. با بررسی پیشینه این پژوهش متوجه می‌شویم که ارزیابی انتقادی و جمع‌بندی نهایی از پژوهش‌های سابق را ندارد و پیوندی میان آن‌ها و پژوهش حاضر نیست.

- حجم گروه آزمایشی در این پژوهش 30 دانش‌آموز بوده است که به ابتکار خود پژوهشگر به‌طور سیال در طی جلسه‌های پژوهش در 5 گروه 6 نفری قرار می‌گرفته‌اند.

همچنان که خود پژوهشگر اذعان داشته است این حجم برای یک اجتماع پژوهشی یا حلقه کندوکاو بسیار زیاد است و نتایج استاندارد پژوهش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لذا لازم است در پژوهش‌های تجربی آتی در این زمینه، به این مسئله توجه جدی شود.

– هنگام خواندن گفت‌وگوهای دانش‌آموزان در حلقه کندوکاو درباره شخصیت‌های داستان‌ها، برای مثال کارول و جورج، جای خالی منابع آموزشی بومی به شدت احساس می‌شود. امید است که این خلأ به همت علاقه‌مندان برنامه فلسفه برای کودکان و متخصصان ادبیات کودک و نوجوان به‌زودی پر شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهادهای پژوهش

براساس تلاش مؤلفان این مقاله در راستای بررسی انتقادی پژوهش‌های دانشگاهی پیرامون برنامه آموزش فلسفه به کودکان در ایران، مدت حدود یک دهه، 21 پژوهش شناسایی شد. 4 مورد از این پژوهش‌ها در قالب رساله دوره دکتری و 18 مورد دیگر در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد انجام شده‌اند. رشته تحصیلی تخصصی این پژوهشگران به ترتیب فراوانی، تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت (18 مورد)، روان‌شناسی (2 مورد)، مشاوره (1 مورد)، و فلسفه و کلام اسلامی (1 مورد) بوده است. 6 مورد از این پژوهش‌ها به بررسی تجربی تأثیرهای این برنامه در عواملی چون مهارت‌های استدلالی دانش‌آموزان (مرعشی، 1385)، تحول‌شناختی، هوش منطقی ریاضی و بهره هوشی دانش‌آموزان (محمدی، 1385)، هویت من، کارکرد تحصیلی و مکانیسم‌های دفاعی دانش‌آموزان (رضایی، 1385)، مهارت‌های شهروندی دانش‌آموزان (رمضانپور، 1387)، افزایش عزت‌نفس و بهبود روابط میان‌فردی (هدایتی، 1388)، و رشد قضاوت اخلاقی (خزومی، 1388) پرداخته‌اند. جنسیت و پایه تحصیلی مخاطبان این پژوهش‌ها به ترتیب تاریخی فوق، دانش‌آموزان پسر سوم راهنمایی، دانش‌آموزان دختر چهارم دبستان، دانش‌آموزان پسر اول دبیرستان، دانش‌آموزان پسر سوم دبستان، دانش‌آموزان دختر و پسر سوم تا پنجم دبستان، و دانش‌آموزان پنجم دبستان بوده‌اند. 4 مورد از این 6 مورد پژوهش با روش کمی (پرسش‌نامه) به بررسی تأثیرهای این برنامه در دانش‌آموزان پرداخته‌اند و یک مورد از آن‌ها با کمک روش کمی (پرسش‌نامه) و کیفی (مصاحبه، ثبت وقایع، و تحلیل آن‌ها) به بررسی تأثیر تجربی این برنامه بر دانش‌آموزان پرداخته است (رمضانپور، 1387). 17 مورد دیگر به بررسی مسائل نظری این برنامه پرداخته‌اند. دو مورد از این پژوهش‌ها در راستای تدوین الگوی بومی برنامه آموزش

فلسفه به کودکان در مقطع دبستان گام نهاده‌اند (حسینی، 1387؛ سجادیان جاغرق، 1388). یک مورد از این پژوهش‌ها از منظر جایگاه مفاهیم فلسفی در کتاب‌های ادبیات کودک و نوجوان ایران به این برنامه نگریسته است (مختاری، 1386).

نتیجه‌نهایی بررسی انتقادی این پژوهش را می‌توان با نظر به دو محور مورد توجه در متن مقاله یعنی از منظر روش پژوهش و نتایج آن‌ها بیان داشت. از منظر روش پژوهش می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- همچنان‌که اغلب مطالعات حوزه فلسفه تعلیم و تربیت در ایران طی تدوین این پژوهش‌ها، از نداشتن کتاب تخصصی یا مقاله‌هایی درباره معرفی روش‌های خاص پژوهش در مطالعات فلسفه تعلیم و تربیت رنج می‌برده‌اند؛ سایه این کاستی بر اغلب پژوهش‌های انجام‌شده پیرامون برنامه آموزش فلسفه به کودکان، نیز سنگینی کرده است. اغلب این پژوهش‌ها به گفته پژوهشگران آن‌ها به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده‌اند. ولی از آن‌جا که این روش پژوهش دارای ضابطه‌ها و روش‌شناسی عینی و منسجمی همچون روش پژوهش الگوی بازسازی‌شده فرانکنا (Frankena) (باقری، 1388) نیست، به نظر می‌رسد که جنبه شهودی و ذهنی نتایج این پژوهش‌ها زیاد، و جنبه عینی و مستند یا مستدل آن‌ها کم باشد. به‌ویژه در پژوهش‌هایی که قصد ارائه الگوی ایرانی - اسلامی برای این برنامه داشته‌اند؛

- ارزیابی انتقادی بخش بررسی پیشینه پژوهشی این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که نخست اغلب مؤلفان محترم این پژوهش‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه از کنار ارزیابی منتقدانه پژوهش‌های سابق و برقراری ارتباط میان هدف پژوهش خویش و اهداف پژوهش‌های انجام‌شده به‌سادگی گذر کرده‌اند. گویی این قسمت جزیره‌ای متروک در بطن پژوهش آن‌هاست. درحالی‌که این بخش زادگاه ضرورت منطقی انجام‌دادن پژوهشی جدید در قلمرو پژوهش‌های سابق است. دوم این‌که آگاهی پژوهشگران ایرانی از پژوهش‌های مختلف انجام‌شده پیرامون موضوعی که درباره آن می‌خواهند پژوهش کنند، کم است. این کاستی می‌تواند ریشه‌هایی چون ضعف اطلاع‌رسانی نهادها و مؤسسه‌های مسئول از جمله پژوهشکده اطلاعات و مدارک علمی ایران (irandoc)، نبود همکاری علمی بین‌دانشگاهی، متمایل نبودن یا کوتاهی مؤلفان و پژوهشگران برای انتشار نتایج پژوهش خود در مجله‌های پرمخاطب علمی - پژوهشی، علمی - ترویجی، یا سایت‌های تخصصی مربوطه باشد (برای مثال درمورد برنامه آموزش فلسفه به کودکان سایت‌های www.p4c.ir یا www.pac.ir).

نتیجه کاستی فوق از یکسو باعث شده است پژوهشگران از نتایج و روش پژوهشگران قلمرو مربوطه بهره نبرند و ازسوی دیگر باعث نبودن ارتباطی منطقی و ارگانیک میان پژوهش‌های قلمرو آموزش فلسفه به کودکان شده و به انجام کارهای تکراری منجر شده است؛

- رعایت نکردن پاراگراف‌بندی و انسجام علمی و دقیق در نگارش متن بسیاری از این پژوهش‌ها، از کاستی‌های مهمی است که موجب ضعف صبغه علمی این پژوهش‌ها شده است؛
- در پژوهش‌های تجربی این برنامه در ایران، محتوای آموزشی و ابزار جمع‌آوری اطلاعات، برای مثال آزمون سنجش استدلال‌ورزی نیوجرسی، همان محتوا و ابزارهای پژوهش در کشورهای دیگر است (Trickey & Topping, 2004) که به دست پژوهشگران ایرانی روایی و پایایی آن‌ها در جامعه ما مورد بررسی قرار گرفته است. با این وجود، به کارگیری محتوا و ابزار پژوهش مشابه در جامعه‌های آماری از فرهنگ‌های مختلف، همواره در معرض انتقاد بوده است.

از منظر بررسی انتقادی اهداف و نتایج این پژوهش‌ها، در نتیجه‌گیری نهایی می‌توان به این نکات اشاره کرد:

- به رغم نتایج مثبت برخی پژوهش‌ها پیرامون اجرای تجربی این برنامه در ارتباط با دانش‌آموزان ایرانی، هنوز برای اجرای فراگیر این برنامه در نظام تعلیم و تربیت جامعه ما، بسیار زود است. در این راستا باید منتظر پژوهش‌های بنیادی و کاربردی زیادی ماند که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود؛

- مشابهت‌های ظاهری میان برخی از مؤلفه‌های این برنامه و عناصری از فرهنگ ایرانی - اسلامی جامعه ما، منجر به نتیجه‌گیری‌های سطحی و زود هنگام در برخی از پژوهش‌ها شده است. لذا در تعمیم نتایج این پژوهش‌ها باید تأمل کرد؛

- ارائه الگویی از این برنامه متناسب با فرهنگ و آموزه‌های دینی جامعه ما نیازمند همکاری و کار گروهی پژوهشگرانی از حوزه‌هایی چون منطق، فلسفه غرب، فلسفه اسلامی، فلسفه تعلیم و تربیت، روان‌شناسی به‌ویژه روان‌شناسی کودک، جامعه‌شناسی، و ادبیات کودک یا استفاده از نتایج پژوهش‌های این افراد است.

با لحاظ کردن عنوان و اهداف این پژوهش‌های انجام‌شده دانشگاهی پیرامون برنامه آموزش فلسفه به کودکان، برخی از مهم‌ترین جلوه‌ها و زوایای ناکاویده این برنامه در ایران عبارت‌اند از:

- تبیین و بررسی نسبت برنامه فلسفه برای کودکان با فلسفه آموزش و پرورش ایران یا فلسفه تربیت رسمی و غیر رسمی آن؛
- تبیین و بررسی نسبت فلسفه برای کودکان در ایران با فلسفه اسلامی (ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا)؛
- تبیین و بررسی پیش‌نیازها و پیامدهای فلسفه‌ورزی کودکان در فرهنگ ایرانی-اسلامی؛
- طراحی دوره تربیت معلمان برای برنامه فلسفه برای کودکان؛
- تدوین اصول و راهبردهای نگارش کتاب‌های داستانی بومی برنامه فلسفه برای کودکان؛
- تبیین و بررسی نسبت نظری و تجربی برنامه فلسفه برای کودکان با ابعاد تربیتی: تربیت فلسفی، تربیت دینی، تربیت اخلاقی، تربیت عاطفی، تربیت اجتماعی، تربیت سیاسی و مدنی؛
- تبیین و بررسی استلزامات (چیستی و چگونگی) روش پژوهش در قلمرو برنامه فلسفه برای کودکان؛
- تبیین و بررسی روش‌های ارزشیابی از برنامه فلسفه برای کودکان؛
- در پایان جدول معرفی اجمالی پژوهش‌های دانشگاهی برنامه آموزش فلسفه به کودکان در ایران تا بهار 1388 آمده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ردیف	پژوهشگر	رشته تحصیلی	مقطع	دانشگاه	عنوان پژوهش	گروه مخاطب	سال انجام
1	جهانی	فلسفه تعلیم و تربیت	دکتری	تهران	نقد و بررسی مبانی فلسفی الگوی آموزش تفکر انتقادی لیپمن	-----	1380
2	قائدی	فلسفه تعلیم و تربیت	دکتری	تربیت معلم	نقد و بررسی مبانی، دیدگاه‌ها، و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان	-----	1382
3	کریمی	تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت	ارشد	شیراز	نقد و بررسی دیدگاه‌ها و مبانی فلسفی برنامه آموزش فلسفه به کودکان	-----	1382
4	امی	فلسفه و کلام اسلامی	ارشد	تهران	نظریه متیو لیپمن در فلسفه برای کودکان (روی آوردی انتقادی)	-----	1385
5	محمدی	روان‌شناسی	ارشد	پیام نور تهران	بررسی تأثیر اجرای برنامه آموزشی فلسفه برای کودکان بر تحول شناختی، هوش منطقی ریاضی و بهره هوشی ...	دانش آموزان دختر چهارم دبستان	1385
6	رضایی	روان‌شناسی	ارشد	"	بررسی تأثیر اجرای برنامه آموزشی فلسفه برای کودکان بر هویت من، کارکرد تحصیلی و مکانیسم‌های دفاعی ...	دانش آموزان پسر اول دبیرستان	1385

10 نین و قد پیش‌هی فلسفه آموزش و تدریس به کودکان -

7	مدرسی	تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت	دکتر	شهلا چهران لهور	بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان و پرورش مهارت‌های منتقل دانش آموزان	دانش آموزان پیرسوم راهمنلی	1385
8	همگی	تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت	ارشد	شیراز	بررسی جایگاه فکر انتقالی در محیطی کتبی درسی پایه پنجم دوره ابتدایی	—	1385
9	مدرسی	تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت	ارشد	تهران	تحلیلی محیطی ادیت دستاویز کودکان در ایران از منظر جایگاه آموزش مفاهیم فلسفی	—	1386
10	میرم مؤلفین فرد	"	ارشد	علامه طباطبائی	بررسی آموزش فلسفه به کودکان	—	1386
11	ظلمه خلقی	"	ارشد	تربیت معلم	قد و بررسی برنامه آموزش فلسفه به کودکان در پیلوسوم (یکسی) براساس طول برنامه درسی	—	1386
12	رحیمی‌نوب	"	ارشد	کرمان	امکان‌سنجی اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در برنامه درسی دوره ابتدایی	معلمان شهر کرمان	1386

137	—	بررسی رویکردهای مختلف در آموزش فلسفه به کودکان و نسبت آنها با برنامه درسی دوره ابتدایی ایران	تهران	ارشد	"	حسینی	13
137	—	تبیین تطبیقی اهداف و روش های آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف	شاهد	ارشد	"	خراستانی	14
137	دانش آموزان پسر سوم دبستان	بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی آموزش فلسفه به کودکان پایه سوم ابتدایی بر پیشرفت مهارت های شهروندی آنان	الزهرا	ارشد	"	رضائیر	15
138	—	بررسی مقایسه برنامه درسی فلسفه در پایه سوم دبستان و پیش دبستان گلگی ایران با برنامه درسی فلسفه پایه کودکان در پایه 11 و 12	الزهرا	ارشد	"	مهویه رضایی	16
138	—	چالش های آموزش فلسفه به کودکان	شاهد	ارشد	"	حمیدرضا پیرحسینی	17

12 نین و قد پیش ہی لنگھی آوش فلسفہ کودکل -

18	کم شوشی	"	ارشد	چمران	مقالیہ تطبیقی آراء تریشنل پیڑمو لیسن با تآکید بر ونلہ آوش فلسفہ بہ کودکل	—	138
19	ہلانی	مشورہ	دکی	آزاد لیلانی	برسی تأثیر اجری ونلہ فلسفہ ہی کودکل بصورت اجتماع پژوهشی بر فئیس عتف و ہودروہط میل فری دوئش آوزن قطع اہلی شہر تہراں	دئش آوزن دختر و پیرسوم تا پنجم اہلی	138
20	نیگی سجیلین جلقی	فلسفہ تعلیم و تربیت	ارشد	تربیت معلم	طراحی ونلہ توسی آوش فلسفہ بہ کودکل در پالیہ اول اہلی در لوان	—	138
21	فوک ہوگل	فلسفہ تعلیم و تربیت	ارشد	پلم فر تہراں	برسی و تحلی صلی معرفت شنسی ونلہ درسی فلسفہ ہی کودکل با توجہ بسبک لیسن و فیشر	—	138
22	برون خرلی	تاریخ و فلسفہ تعلیم و تربیت	ارشد		برسی تأثیر اجری ونلہ آوش فلسفہ ہی کودکل بر رش اجتماع پژوهشی، بر رشد صلت الحرافی دئش آوزن پالیہ پنجم اہلی شہر ہول	دئش آوزن پالیہ پنجم اہلی	138- 139

پی‌نوشت

1. لازم به یادآوری است که در این مقاله پژوهش‌های دانشگاهی انجام شده تا پایان بهار 1388 مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته است. همچنین به دلیل محدودیت مقاله، تعدادی از آن‌ها در جدول انتهایی، بدون ارزیابی، صرفاً معرفی شده‌اند.
2. مؤلفان مقاله همچون بسیاری از پژوهشگران معادل «حلقه کندوکاو» را مناسب‌تر می‌دانند. اما در استناد به پژوهش‌های دیگران، معادل مورد نظر آنان را به کار برده‌اند.
3. تلفظ درست برخی اسامی خارجی نزد پژوهشگران و مترجمان جامعه ما مسئله‌ای قابل تأمل است که معمولاً رعایت نمی‌شود. اسم دانمارکی Jespersen در برخی منابع فارسی و پژوهش‌های امی (1385) و حسینی (1387)، جسرین تلفظ شده است در حالی که در تمام این پژوهش، پریسپرس تلفظ شده است. به نظر می‌رسد تلفظ یسپرس درست باشد. این نکته را داور محترم مقاله به نقل از فرهنگ تلفظ نام‌های خاص آقای فریبرز مجیدی (1381) یادآور شده است.

منابع

- امی، زهرا (1385). «نظریه متیو لیپمن در فلسفه برای کودکان (روی آوردی انتقادی)». پایان‌نامه کارشناسی، دانشگاه تهران.
- باقری، خسرو (1386). «چالش‌های پیش روی برنامه آموزش فلسفه به کودکان» در: کم، فیلیپ، *داستان‌های فکری 2*، ترجمه زهیر باقری، تهران: علم.
- باقری، خسرو (1388). *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران*، ج 1، تهران: علمی و فرهنگی.
- جهانی، جعفر (1380). «نقد و بررسی مبانی فلسفی الگوی آموزش تفکر انتقادی لیپمن»، رساله دوره دکتری، دانشگاه تهران.
- حسینی، حسام (1387). «بررسی رویکردهای مختلف در آموزش فلسفه به کودکان و نسبت آن‌ها با برنامه درسی دوره ابتدایی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- خارستانی، اسماعیل (1387). «تبیین تطبیقی اهداف و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شاهد، تهران.
- رحیمی‌نسب، حجت‌الله (1386). «امکان‌سنجی اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در برنامه درسی دوره ابتدایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- رضایی (1385). «بررسی تأثیر اجرای برنامه آموزشی فلسفه برای کودکان بر هویت من، کارکرد تحصیلی و مکانیسم‌های دفاعی ...»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور تهران.
- رمضانپور، شیوا (1387). «بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی آموزش فلسفه به کودکان پایه سوم ابتدایی بر پرورش مهارت‌های شهروندی آنان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا.

سجادیان جاغرق، نرگس (1388). «طراحی برنامه درسی آموزش فلسفه به کودکان در پایه اول ابتدایی در ایران»، دانشگاه تربیت مدرس.

سرمد، زهره، عباس بازرگان، و الهه حجازی (1382). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران: آگاه.

صفایی مقدم، مسعود (1377). «برنامه آموزش فلسفه به کودکان»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش 26 و 27.

قائدی، یحیی (1382). «نقد و بررسی مبانی، دیدگاه‌ها و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان»، رساله دوره دکتری، دانشگاه تربیت معلم تهران.

قائدی، یحیی (1388). «برنامه درسی آموزش فلسفه به کودکان در دوره راهنمایی و متوسطه»، فصلنامه فرهنگ، ویژه‌نامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان.

کریمی، حسین (1382). نقد و بررسی دیدگاه‌ها و مبانی فلسفی برنامه آموزش فلسفه به کودکان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

کم، فیلیپ (1993). داستان‌های فکری (1)، ترجمه احسانه باقری (1379). تهران: امیرکبیر.

محمدی (1385). «بررسی تأثیر اجرای برنامه آموزشی فلسفه برای کودکان بر تحول شناختی، هوش منطقی ریاضی و بهره هوشی ...»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور تهران.

مختاری، خدیجه (1386). «تحلیل محتوای ادبیات داستانی کودکان در ایران از منظر جایگاه آموزش مفاهیم فلسفی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

مرعشی، سیدمنصور (1385). «بررسی تأثیر روش اجتماع پژوهشی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارت‌های استدلال دانش‌آموزان پسر سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی شهر اهواز»، رساله دکتری، دانشگاه شهید چمران اهواز.

ناجی، سعید (1388). «آسیب‌شناسی برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان در ایران»، فصلنامه فرهنگ، ویژه فلسفه برای کودکان و نوجوانان، ش 1.

هاشمی، سیدمحمد (1385). «بررسی جایگاه تفکر انتقادی در محتوای کتاب‌های درسی پایه پنجم دوره ابتدایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

هدایتی (1388). «بررسی تأثیر اجرای برنامه فلسفه برای کودکان به صورت اجتماع پژوهشی بر افزایش عزت نفس و بهبود روابط میان‌فردی در دانش‌آموزان مقطع ابتدایی شهر تهران»، رساله دوره دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی.

Trickey, S. & K. J. Topping (2004). "Philosophy for Children: A Systematic Review", in *Research Papers in Education*, Vol. 19, No. 3.